

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

سوم ماه می ۲۰۱۶

تنظیم و ویرایش: پورتال

دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۱۷

قصائد

—۱۳—

در مدح مُستوفی

ای رأی تو در نظم جهان ثابت و صایب
فرزندِ فلک قدر، وکیل شه آفاق
مستوفی دیوان ملک زاده اعظم
بر بنده و حُر نعمت احسان تو شامل
ای لحظه اوصاف ترا مشتری چرخ!
ماه نو و شش کویک پروین، فلک پیر
تمکین و وقار تو نهد گر به فلک پای
بر مهر فلک شعشعه رأی تو غالب
کز قدر بُود مرتبه اش فوق مراتب
در منصب و در مرتبه، محمود عواقب^۱
بر پیر و جوان خدمت درگاه تو واجب
بر منبر نه پایه گردون شده خاطب
آرد سوی اصطبل تو از بهر مراکب^۲
هرگز نشود مهر^۳ فلک طالع و غارب^۴

^۱ "محمود" یعنی "پسندیده" و "مورد حمد قرار گرفته"؛ پس "محمود عواقب" یعنی "آن که عواقبش گوارا و پسندیده است"

^۲ "مراکب" جمع "مرکب" است، که در معنای "مرکوب" است؛ یعنی هر چه سوارش شوند

^۳ "مهر"؛ یعنی "آفتاب"

^۴ "طالع" یعنی "طلوع کننده" و "غارب"؛ یعنی "غروب کننده"

ار بر کره خاک زند بانگ شکوهت
خُدّام ترا دهـر شناسد ز مخادیم^۵
از جاه تو پرطنطنه آفاق و اماکن
در عهدهٔ یـکروزه عطای تو بماند
قدر تو سرائی ست، که بر سقف رفیعش
گر شحنهٔ تقوات کند بر فلک آهنگ
زاوصاف تو عُشری نتوانند نوشتن
تا خنگ فلک راست، شه مسند افلاک
آفاق درآیند به گردش، چو کواکب
اصحاب ترا چرخ شمارد ز صواب
وز قدر تو پردبده اطراف و جوانب
در دفتر جودت شود ار تیر محاسب
خود را بشمارند مه و خور ز عناکب^۶
از چنگ زدن زهره شود نادم و تائب
گردند اگر خلق جهان یکسره کاتب
در ساحت بیدای^۷ جهان فارس و راکب
بر مرکب اقبال، ترا باد رُکوبی
اجرام فلک را بشماری ز مواکب

^۵ "مخادیم": جمع سالم کلمهٔ "مخدوم" است و "مخدوم" کسی ست، که خدمتش را کنند

^۶ "عناکب": جمع "عنکبوت"

^۷ "بیدا": یعنی "بیابان"